

SSN: 1606 - 9110

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی
دوره‌ی سی و هفتم ۱۴۰۰ شماره‌ی پی‌درپی ۳۲۵
۱۶ صفحه ۲۹۰۰۰ ریال www.roshdmag.ir



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

۹

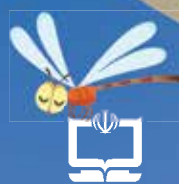
رشد

خامنه



به نام خدا

الحمد لله الذي جعلنا من آل محمد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



امام صادق (ع):
اوّل سلام کنید،
بعد سخن بگوئید.

حضرت معصومه (س)
آمده بود تا برادرش

امام رضا (ع) را ببیند؛ ولی بین راه

مریض شد و از دنیا رفت. او مثل پدرش امام کاظم (ع) خوش رو
و مهربان بود. مثل برادرش در سختی و آسانی خدا را شکر
می کرد. هم دختر، هم خواهر خوبی بود.



۳ خرداد

روز آزادسازی خرمشهر



رحلت امام خمینی (س)

۴ خرداد



قیام پانزده خرداد

۱۵ خرداد

روز جهانی محیط زیست

شهادت امام صادق (ع)

۱۶ خرداد



۲۲ خرداد

تولّد حضرت معصومه (س)

۱) بهترین یادگاری

۲) بگذار سنچاقک بخوابد

۳) شعر

۶) درسهای سنچاق ققلی

۸) زیر گنبد کبود

۱۰) مثل همه

۱۱) پسری که همیشه می پرسید

۱۲) آقای عجیب غریب

۱۲) نقاشی های رسیده

۱۳) قایق پسازیم

۱۴) پروانه ها

۱۶) سرگرمی

- ◆ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ◆ برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم ابتدایی
- ◆ دوره‌ی سی و هفتم ۱۴۰۰
- ◆ شماره‌ی پی در پی ۳۲۵

- ◆ مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
- ◆ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ◆ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ◆ مدیر هنری: کورش پارسائزاد
- ◆ طراح گرافیک: نگین حاج زوار

- نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
- شمالی، پلاک ۲۶۶
- صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- چاپ و توزیع: شرکت افست



تصویرگر جلد: سمیه محمدی

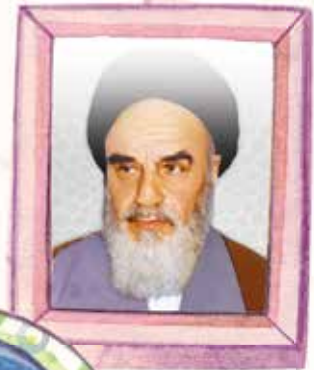
وبگاه: www.roshdmag.ir
رایانامه: noamooz@roshdmag.ir
شما می توانید قضاها، شعرها، نقاشی ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی
۱۵۸۷۵-۶۵۶۷ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

بهترین یادگاری

مامان بزرگ من یک صندوقچه دارد. در آن صندوقچه انگشتر عقیق بابابزرگ، نقاشی‌های من، نامه‌های دایی و خیلی چیزهای دیگر را نگه می‌دارد. یک بار به مامان بزرگ گفتم: «دلم می‌خواهد من هم یک یادگاری از شما داشته باشم.»

مامان بزرگ گفت: «من که خیلی یادگاری به تو داده‌ام. بهترین یادگاری از دیگران حرف‌های خوب آن‌هاست. اگر تو به حرف‌های من عمل کنی، مثل این است که از یادگاری من خوب نگه داری کرده‌ای. خیلی‌ها الان در میان ما نیستند؛ ولی حرف‌های آن‌ها بهترین یادگاری برای ماست.»

افسانه موسوی گرمارودی





بگذار سنجاقک بخوابد

سرور کتبی

نصویرکن رضا مکتبی

ملخ گفت: «تو مگر تختخواب هستی؟ بیدارزش پایین»
لاک پشت گفت: «هیس، ساکت. بگذار سنجاقک بخوابد.» و یک قدم، دو قدم، به طرف چشمه به راه افتاد.

ملخ از درخت پایین آمد. پرید جلو و گفت: «یعنی چه؟ نمی فهمم. تو مگر باربر هستی که بار می بری؟»
لاک پشت حرفی نزد و فقط یک قدم، دو قدم، آهسته به طرف چشمه رفت. ملخ کمی ایستاد. بعد خیزی برداشت و گفت: «حالا که این طور است، پس من را هم سوار کن.» و از لاک پشت بالا رفت و روی لاک او نشست.

لاک پشت ایستاد. به درختان نگاه کرد. به آسمان نگاه کرد. بعد نفس عمیقی کشید و گفت: «بیا پایین.»

هوا آفتابی بود. لاک پشت تشنه اش بود. می خواست به طرف چشمه برود که سنجاقک کوچولویی از راه رسید و گفت: «سلام.»
و قبل از هر جوابی گفت: «چه قدر پریدم! چه قدر خسته هستم!»

سنجاقک روی لاک لاک پشت نشست و همان جا خوابش برد. لاک پشت گفت: «چی شد؟» و به سایه ی خودش نگاه کرد.
– چه سنجاقک کوچولویی روی لاک من خوابش برده!

لاک پشت آهسته، یک قدم، دو قدم، به طرف چشمه برداشت. ملخی از بالای درخت او را دید. داد زد: «آهای لاک پشته، یک سنجاقک روی لاک تو نشسته.»
لاک پشت گفت: «می دانم، بگذار سنجاقک بخوابد.»



و شاخه‌های درختان را تکان داد. یک برگ از درخت پایین آمد. برگ روی سنجاقک کوچولو افتاد و مثل یک پتو او را پوشاند. لاک‌پشت آهسته گفت: «بخواب سنجاقک کوچولو. تا هر موقع دلت می‌خواهد بخواب.» سنجاقک در خواب تکانی خورد. لاک‌پشت خندید و لاکش را مثل یک گهواره تکان داد. بعد دوباره یک قدم، دو قدم، به طرف چشمه به راه افتاد.

ملخ گفت: «من را هم با خودت ببر. من هم لاک‌پشت سواری دوست دارم.»

لاک‌پشت با صدای خفهای گفت: «گفتم پایین.» صدای لاک‌پشت آنقدر محکم بود که ملخ فهمید جای ایستادن نیست. از روی لاک پایین پرید و پا به فرار گذاشت.

خورشید می‌تایید. همه‌جا ساکت بود. باد نرمی وزید





تنبلی

● کبری بابایی
● تصویرگز: شیوا ضیایی

من تنبلی هستم
خیلی بد اخلاقم
از بس که می خوابم
یک عالمه چاقم

آماده ام حتی
جایی ته کیفت
تا حس کنی امروز
سخت است تکلیفت

هی، با توام، خوابی؟
چشم دلم روشن
انگار تو حتی
تنبل تری از من





بی‌عمو بی‌عمّه

● مریم عابدی

من نه خواهر دارم
نه برادر دارم
سر این مسئله هم
شده مشکل کارم

خسته‌ام از تبلیت
خسته از رایانه
خسته از تنهایی
از سکوت خانه

تازه، حالا خوب است
چه کنم آینده؟
بی‌عمو و عمّه‌اند
بچه‌های بنده

خلاق مثل سنجاق قفلی

سین. قاف، سنجاق قفلی معمولی نیست. او روان‌شناس اشیا و چیزهاست. هر کسی گیر بیفتد تماس می‌گیرد تا او برود و کمکش کند. معمولاً لباس‌های پاره، کیف‌های خراب، پیراهن‌های بی‌دکمه با سین. قاف تماس می‌گیرند. «طلایی»، سنجاق قفلی کوچولو، دستیار اوست. سین. قاف، دایمی طلایی است. طلایی از آن‌ها است که مامان‌ها معمولاً یکی در کیفشان دارند.

سین. قاف سر راه، دنبال طلایی رفت و او را روی کولش گذاشت و به سمت نشانی پرواز کرد.

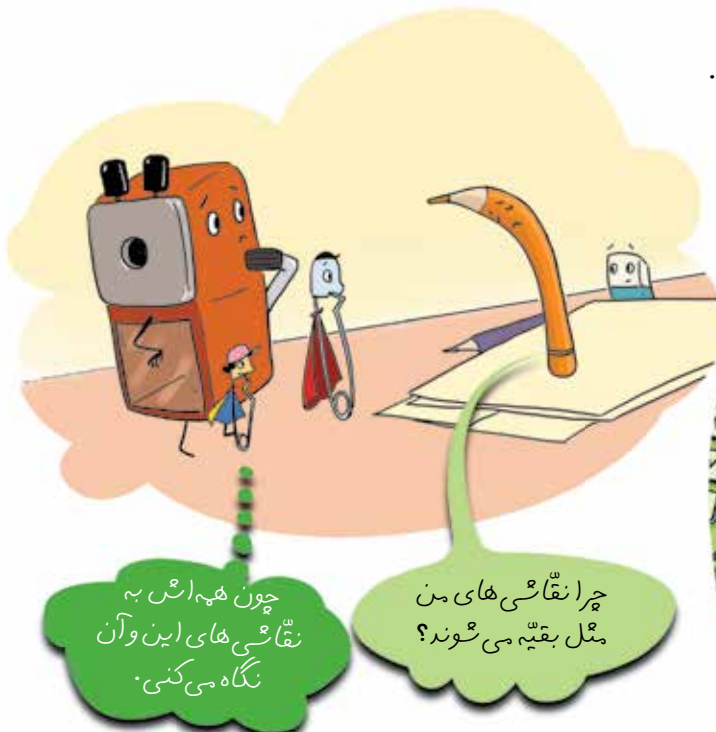


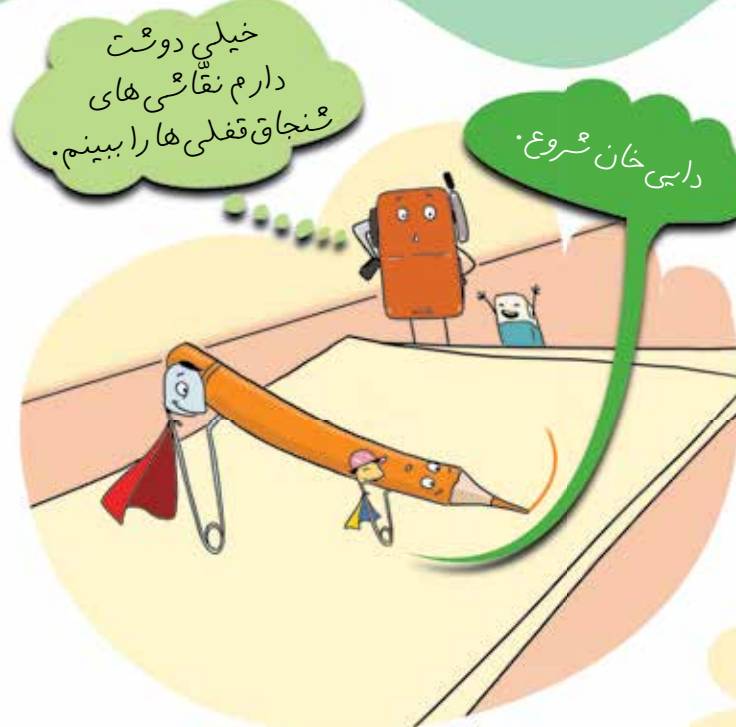
مداد تراش تا چشمش به سنجاق قفلی‌ها افتاد از خود بی‌خود شد. شلق و شلوق به حرف زدن افتاد. گفت: «خوش آمدید سنجاق قفلی‌ها. مداد تراشم مداد می‌تراشم.» سین. قاف همان موقع چشمش به مداد نارنجی افتاد که روی کاغذ ولو شده بود.

مداد نارنجی روی کاغذ نقاشی دراز کشید. قاطی قاطی بود. پاتی پاتی بود. هر چه می‌کشید مثل همه می‌شد. می‌خواست نقاشی خلاقانه بکشد؛ اما همه نقاشی‌هایش مثل نقاشی همه می‌شد. هویج می‌کشید، معمولی. پرتقال می‌کشید، معمولی تر. خورشید می‌کشید، معمولی تر از معمولی تر.



مداد تراش روی میز، غصه‌دار شد. هی مداد را تیز کرده بود هی مداد، خراب کرده بود. یادش افتاد سین. قاف، روان‌شناس اشیا و چیزها است. تلفنش را پیدا کرد.



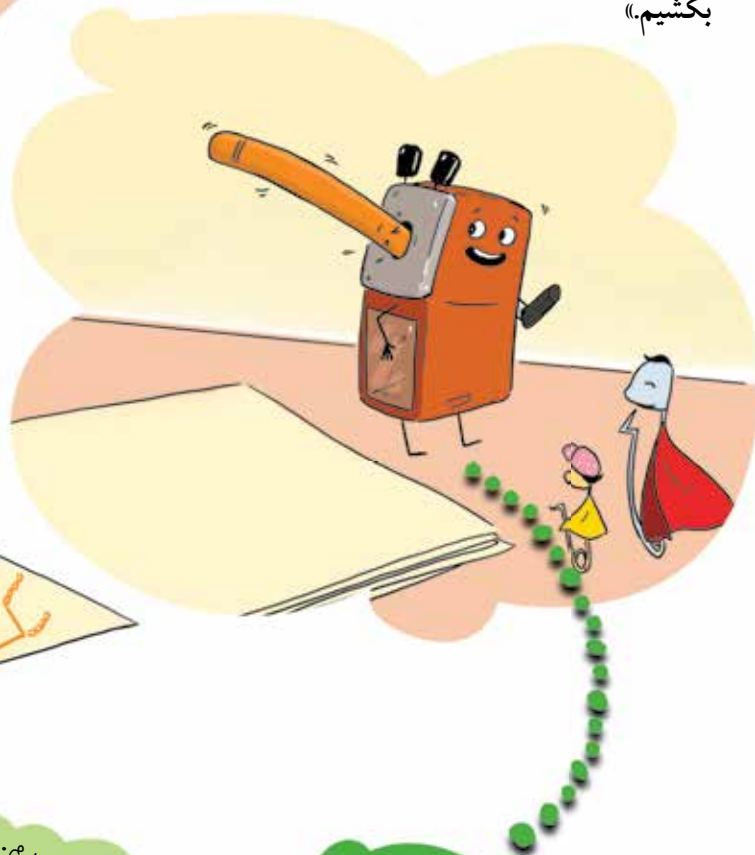


سین. قاف مثل قصه گوها تعریف کرد: «یک روز من و طلایی پیش یک استاد نقاش خلاق رفته بودیم. گفتیم استاد ما شنیدیم نقاشی های شما مثل هیچ کس نیست. به ما هم یاد می دهید؟»

استاد هم دستی به صورتش کشید و مدادش را برداشت و گفت: «بله. بنشینید تا شما را بکشم.»

من و طلایی بدون حرکت جلوی استاد نشستیم. استاد هم شروع کرد. کشید و کشید. وقتی تمام شد دیدیم نقاشی هایی از ما کشیده که در خواب هم نمی دیدیم.

طلایی پرید جلوی مداد و گفت: «حالا خودت را به ما بسپار تا با تو نقاشی هایی را که استاد از ما کشیده، دوباره بکشیم.»



مداد تراشم مداد می تراشم.

فهمیدم.
حالا نقاشی های متفاوت
می کشم.



باباحاجی، پدر بزرگ باباست. او در شهر زنجان زندگی می‌کند. من او را خیلی دوست دارم. سال گذشته برای دیدن باباحاجی به زنجان رفتیم. نزدیکی‌های زنجان یک ساختمان گنبدی شکل بزرگ و باشکوه، از دور دیدیم. خیلی دلم می‌خواست آن را از نزدیک ببینم.

ساختمان بلند، گنبد سلطانیه بود. یک ساختمان خیلی قدیمی که تمام آن از آجر ساخته شده بود. گنبد سلطانیه بزرگ‌ترین گنبد آجری جهان است. وقتی که وارد آن شدیم، فهمیدم چه قدر سقف آن بلند است. بالای آن هم نورگیر داشت و نور خورشید از آن به داخل می‌تابید.

از آجر گنبد آید

● محمد هادی نیکخواه آزاد

● تصویرگر: کیانا میرزایی



نام کتاب: خدا همیشه اینجاست
شاعر: پیوند فرهادی
ناشر: به‌نشر
تلفن: ۰۲۱-۸۹۵۱۷۴۰



نام کتاب: نامه‌های سبز
مترجم: نیلوفر نظیری
ناشر: انتشارات فنی ایران
تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۰۵۰۵۵



نام کتاب: چه کار کنیم با نی‌نی؟
نویسنده: سپیده خلیلی
ناشر: داستان جمعه
تلفن: ۰۲۱-۶۶۶۹۵۱۱



نام کتاب: فرایا! فرایا!
نویسنده: سووسن طاقدیس
ناشر: نیستان
تلفن: ۰۲۱-۲۳۶۱۲۴۴۳

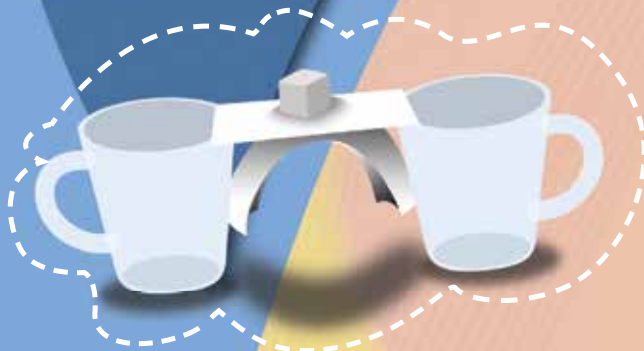


نام کتاب: روزی که جوحا گم نشد
به روایت: فریبا کلهر
ناشر: قدیانی
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۴۱۰

خیلی عجیب بود که سقف به این بلندی، حتی یک ستون هم نداشت و بعد از گذشت چند صد سال خراب نشده بود.

وقتی به خانه باباجاجی رسیدیم، از بابا پرسیدم چه‌طور این ممکن است. بابا با دو استکان چای و یک برگ کاغذ، یک پُل درست کرد.

باباجاجی به من گفت یک جبه قند روی پل کاغذی بگذارم. کاغذ و قند پایین آمدند.



بار دوم باباجاجی یک کاغذ دیگر را به شکل خمیده زیر پل قرار داد. این بار، پل کاغذی وزن قند را تحمل کرد.
آنوقت من فهمیدم که چرا گنبدها به ستون نیاز ندارند.



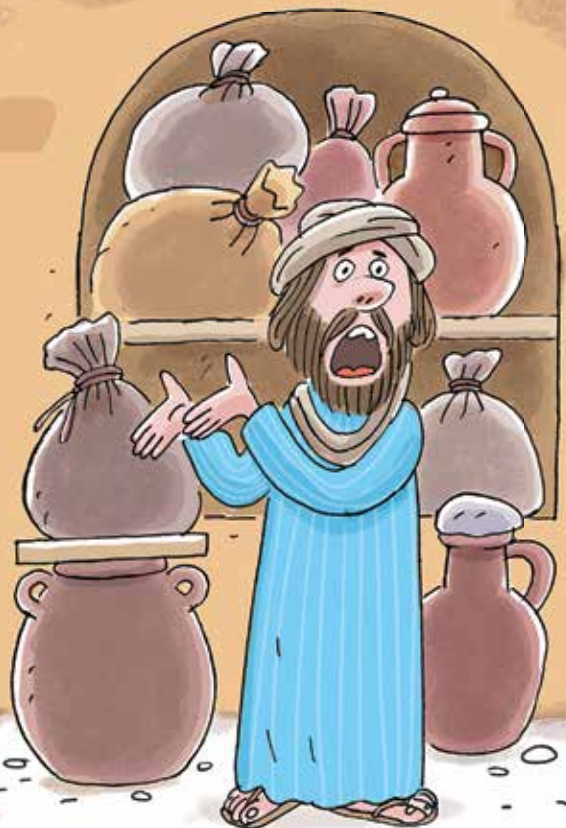
مثل همه

گندم در مدینه گران و نایاب شده بود. مردم نمی‌توانستند به راحتی گندم بخرند و نان بپزند. آن‌ها گندم را با جو مخلوط می‌کردند و نان می‌پختند. جو ارزان بود؛ اما وقتی نان را تنها با جو می‌پختند، نان سفت می‌شد. امام صادق^(ع) تا موضوع را شنید، خدمت کارش را صدا زد و به او گفت: «در خانه چند کیسه گندم باقی مانده؟» خدمت کار گفت: «نگران نباشید، آن قدر داریم که برای چند ماه کافی باشد.»

امام فرمود: «آن‌ها را ببر و بفروش.» خدمت کار با تعجب گفت: «آقا جان گندم کمیاب است. اگر آن‌ها را بفروشیم، خودمان باید به سختی نان تهیه کنیم.» امام فرمود: «اشکالی ندارد. ما هم از همان نانی می‌خوریم که بیش تر مردم می‌خورند؛ نانی که نصفش جو و نصفش گندم باشد.»

● بهروز رضایی

● تصویرگر: لاله ضیایی





پسری که همیشه می پرسید

● محسن هجری

● تصویرگر: گلنار ثروتیان

در گذشته شهر خوارزم، بخشی از کشور ایران بود. امروزه در کشور ازبکستان و ترکمنستان است. محمد خوارزمی آنجا به دنیا آمد.

آن زمان هیچ کس نمی توانست حدس بزند که او بعدها یکی از مشهورترین دانشمندان ایران و جهان خواهد شد. او رفتن به کتابخانه و خواندن کتاب های جدید را خیلی دوست داشت. محمد با اشتیاق زیاد نظرات دانشمندان پیش از خود را مطالعه می کرد. او در ریاضی مسائلی را حل می کرد که دانشمندان پیش از او نتوانسته بودند آن ها را حل کنند. بعدها دانشمندان دنیا از کتاب هایی که محمد نوشت، بهره های فراوان بردند و از او به عنوان یکی از برجسته ترین دانشمندان ریاضی یاد کردند.

از محمد چند کار را می توان آموخت:

۱ باید توانایی های خود را بشناسیم و آن ها را پرورش دهیم.

۲ کارها و تلاش های خود را کم اهمیت ندانیم.

۳ از پرسیدن خجالت نکشیم و نترسیم. همین پرسش ها راه را برای فکرهای جدید باز می کنند.





آقای عجیب غریب

کبری بابایی



۱ ← اول دوتا چشم نقاشی کن. دوتا چشم تیز که همه چیز را خوب می بیند.

۲ ← حالا دوتا ابرو بکش. به نظر تو این ابروها پرپشت باشد یا نازک؟
کج و اخمو یا گرد و خوش حال؟



۳ ← بینی اش را چه طور بکشیم؟ گرد باشد یا بلند و کشیده؟
دهانش چه طور؟ بخندد یا ناراحت باشد؟



۴ ← حالا نویت موهایش است. به نظرت موهای فرفری خوب است یا موهای صاف؟
بدنش چاق باشد یا لاغر؟



چون انگار اخلاق های عجیب و غریبی دارد و کارهای عجیب و غریبی انجام می دهد و چیزهای عجیب و غریبی می خورد و...



بقیه اش را خودت بنویس. نوشته های قشنگت را برای ما بفرست و جایزه بگیر.

ما یک شخصیت داستانی ساختیم. موافقی اسمش را آقای عجیب غریب بگذاریم؟
چون انگار اخلاق های عجیب و غریبی دارد و کارهای عجیب و غریبی انجام می دهد و چیزهای عجیب و غریبی می خورد و...



نیایش باقری پور کلاس سوم از شهری



نازنین براتی کلاس دوم از اصفهان



سارا سیف الهی کلاس سوم از تهران



ملیکا مهرابی کلاس سوم از تهران



نقاشی های رسیده



فاطمه نظری کلاس سوم از اصفهان



امیر مهدی بهشتی کلاس سوم از کرج



قایق بسازیم

طرح و اجرا: فاطمه رادپور
عکاس: اعظم لاریجانی

دوست دارید قایق درست کنید؟

برای درست کردن قایق‌های رنگی و زیبا به وسایل زیر نیاز دارید:

تکه‌های چوب و شاخه‌های نازک درخت، کاغذ و مقوای رنگی، پارچه، نخ، سیم یا مفتول فلزی، چسب مایع و قیچی

قبل از ساختن قایق تصویر انواع قایق‌ها را با بادبان‌های مختلف ببینید. شکل قایق‌ها در طول تاریخ خیلی تغییر کرده است.

چون چوب به راحتی روی آب می‌ایستد، در ساختن این قایق از تکه‌های چوب استفاده کردیم. به کمک یک بزرگ‌تر سوراخی در وسط چوب ایجاد کنید. سیم را از داخل سوراخ رد کنید و انتهای آن را پیچانید تا ثابت بماند. با استفاده از کاغذ، مقوای پارچه یا شاخه‌های کوچک بادبان بسازید. از شکل‌های هندسی دایره، مربع و مثلث استفاده کنید و بادبان را به شکل تا شده یا باز روی سیم بچسبانید. قایق شما آماده است. آن را در یک ظرف آب به حرکت در آورید.





مرتضی شمس آبادی

تصویرگر: میثم موسوی

پروانه‌ها



پروانه‌ها چهار مرحله زندگی دارند.

پروانه‌ها بر خلاف زنبورها می‌توانند رنگ قرمز را تشخیص دهند.



۱ در تخم‌های کوچکی روی برگ‌ها



۲ وقتی از تخم بیرون می‌آیند به شکل کرم یا لارو هستند. مقدار زیادی از برگ‌های گیاهی را که روی آن متولد شده‌اند نوش جان می‌کنند تا انرژی بگیرند.



۳ مرحله‌ی بعد به دور خودشان پیله می‌بافند و درون آن می‌خوابند. در این جا شفیره صدایشان می‌کنند.



۴ بعد به شکل پروانه از پیله بیرون می‌آیند و پرواز می‌کنند.



پروانه‌ها عطرو بوی مخصوص خود را دارند و پروانه‌های دیگر به کمک آن پیدایشان می‌کنند.



این بوی عطر نارنجی نیست؟ حتماً قبل از ما این جا بوده.



پروانه‌ها در تمام قاره‌ها زندگی می‌کنند، البته به غیر از قطب جنوب.





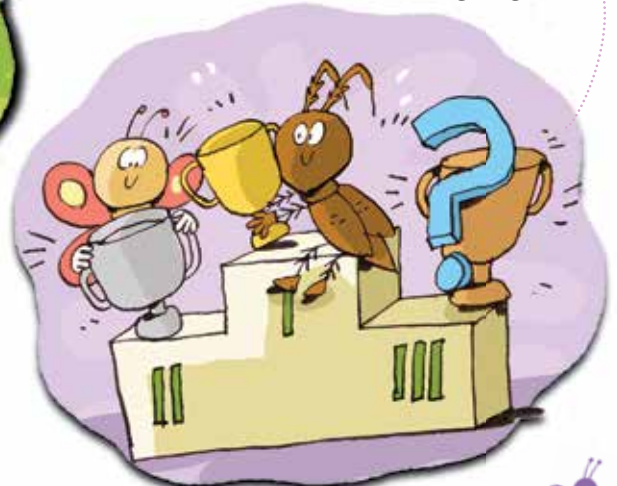
پروانه‌ها از بال‌های خود برای مخفی شدن از دست شکارچیان استفاده می‌کنند. آن‌ها به کمک رنگ بال‌ها یک دیگر را تشخیص می‌دهند.



پروانه‌ها بعد از زنبورها دومین گرده افشان‌ها هستند؛ یعنی با پراکنده کردن گرده‌ی گیاهان به بیش‌تر شدن و رشد آن‌ها کمک می‌کنند.



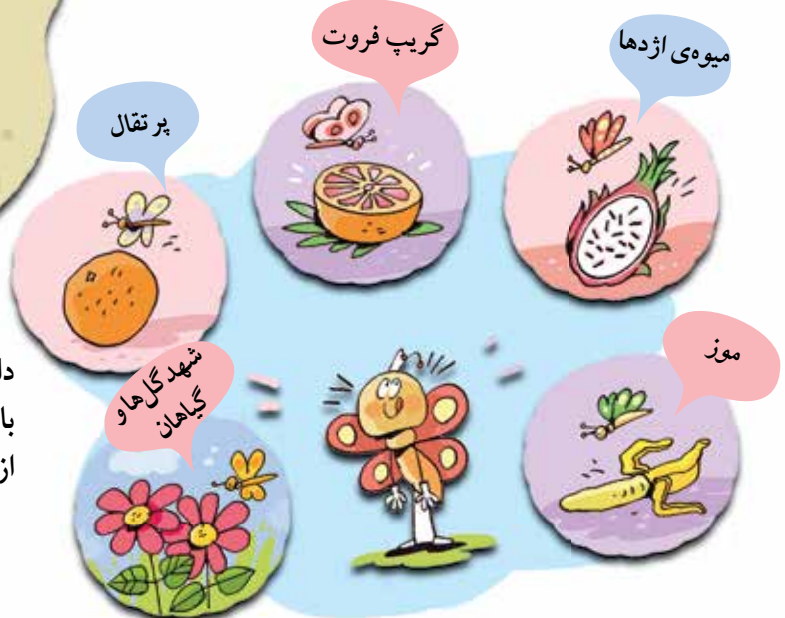
همین‌طور در جهان بعد از سوسک‌ها بیش‌ترین تعداد و گونه‌ی حشرات را دارند.



پروانه‌ها می‌توانند مناطق مختلف را بررسی کنند و غذای موردعلاقه‌ی خود را انتخاب کنند:



دانشمندان با مطالعه‌ی ویژگی‌های بال پروانه‌ها، باتری‌های خورشیدی را ساختند. این باتری با استفاده از نور خورشید برق تولید می‌کند.





● سام سلماسی

در این دو تصویر ده اختلاف پیدا کن.



بگرد و پیدا کن

● مجید عمیق

بازی و ریاضی



وقتی از یک تا صد را
می‌شمارید عدد پنج چندبار
تکرار می‌شود؟

۵، ۱۵، ۲۵، ۳۵

۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳..... ۵۹.....

مسیر آب را پیدا کن





سکه‌های ایستا

وسایل مورد نیاز:
لیوان (دو عدد)،
بطری پلاستیکی کوچک (دو عدد)،
سکه (دو عدد)، نوار کاغذی (یک عدد)

● صادق جلایی‌فر
● تصویرگر: معین صدقی

۱

مانند شکل، نوار کاغذی و سکه‌ها را روی لبه‌ی لیوان قرار دهید. با انگشت، ضربه‌ای ناگهانی و محکم از بالا به پایین به وسط نوار کاغذی بزنید. اتفاق جالبی خواهد افتاد. طوری سریع و محکم ضربه بزنید که سکه‌ها اصلاً از جایشان تکان نخورند.



۲

این بار سکه‌ها را به صورت ایستاده روی در بطری قرار دهید. دوباره ضربه‌ای ناگهانی به وسط نوار کاغذی بزنید. می‌توانید برای این که بطری‌ها تعادل بیشتری داشته باشند، مقداری آب در آن‌ها بریزید.



۳

حالا یک سکه را ایستاده روی میز قرار بدهید و این بار کاغذ را ناگهان از زیر آن بکشید.



#یک_درجه_کمتر



فردایی بهره‌مند از گاز

آسمانی آبی

ایرانی سبز و پاک



بچه‌های عزیز،

آیا می‌دانید اگر دمای محیط را یک درجه، فقط یک درجه، کم کنیم می‌توانیم کلی در مصرف گاز صرفه‌جویی کنیم و این نعمت خدادادی را برای نسل‌های آینده‌ی ایران حفظ و نگهداری کنیم. یادمان باشد با رعایت نکات ایمنی در مصرف گاز طبیعی مراقب سلامتی خود و خانواده‌هایمان باشیم.

